

## آیا کوروش کبیر، هخامنشی بود؟ نگاهی به استدلال‌های دنیل تی. پاتس درباره‌ی تبار غیرایرانی کوروش

آیدین ترکمه

دنیل تی. پاتس استاد باستان‌شناسی و تاریخ در دانشگاه نیویورک در مقاله‌ای با عنوان کوروش کبیر و پادشاهی انشان که در سال ۲۰۰۵ در کتاب زایش پرژن امپایر (The Birth of Persian Empire) منتشر شده یافته‌های نامتعارفی را درخصوص پرشیا، هخامنشیان و کوروش کبیر مطرح کرده است که دانش موروثی ما را در این زمینه به چالش می‌کشد. برای همین منظور در این یادداشت می‌کوشم برخی از مهم‌ترین استدلال‌ها و یافته‌های پاتس را برجسته کنم.

اولین نکته‌ای که پاتس گوشزد می‌کند این است که نباید محل سکونت ایرانی‌ها را تا پیش از ورودشان به این جغرافیا خالی از سکنه تلقی کنیم. ایرانی‌ها وارد جغرافیایی عاری از جمعیت نشدند. مطابق با دانش باستان‌شناختی امروز می‌دانیم که بومیان در دوران نوسنگی، عصر مس و نیز عصر برنز در این جغرافیا می‌زیسته‌اند. برخی یافته‌ها حتا حاکی از سکونت بومیان در این منطقه در دوران پلیستوسن هستند. این شواهد نشان می‌دهند که این منطقه بسیار پیش از آنکه با مردمانی با نام ایرانی مسکون شود، محل زندگی بومیان بوده است.

عیلامی‌ها یکی از مهم‌ترین گروه‌های بومیان ساکن در این منطقه بوده‌اند که پیش از شکل‌گیری پرژن امپایر در این منطقه سکونت داشته‌اند. پاتس همچنین تاکید می‌کند که پیوسته باید به خاطر داشته باشیم که هیچ تخمین قابل اعتنایی در خصوص حدود جغرافیایی فرهنگ و زبان عیلامی در دست نیست. به طور کلی می‌توان گفت که عیلام در نزدیکی خوزستان کنونی و نیمه‌ی غربی فارس قرار داشته است. متون عیلامی پشاهخامنشی که پیدا شده‌اند نشان می‌دهند که گستره‌ی جغرافیایی عیلام از تل ملیان (Tal-e Malyan) در جلگه‌ی مرو دشت در شرق آن سو تر نمی‌رود. پاتس نشان می‌دهد که اولن محدوده‌ی جغرافیایی این منطقه در طول زمان تغییر کرده است و دیگر اینکه این منطقه را با بیش از یک نام خوانده‌اند. با این حال مهم‌ترین نام‌های فرماندهی‌ای عیلام و انشان بوده‌اند. بر این اساس پاتس معتقد است که همپوشانی چشمگیری بین عیلام/انشان و مهم‌ترین نواحی همبسته با هویت ایرانی باستانی یعنی پرسپس، یعنی قلب پرژن‌ها و بعدتر ساسانی‌ها، با پاسارگاد، پرسپولیس، نقش رستم و استخر وجود داشته است و در واقع همه‌ی این مکان‌ها در مجاورت و نزدیک همدیگر وجود داشته‌اند.

نظام نوشتاری پرژن کهن در واقع در دوران حکمرانی داریوش ابداع شد. مشخص زبان نوشتاری در شوش و نیز ارتفاعات ایذه- مالمیر در سال‌های منتهی به تبلور پرژن امپایر زبان نوعیلامی بوده است. افزون بر این، کتیبه‌ی بیستون داریوش نیز با متنی عیلامی و نه پرژن آغاز می‌شود. اینها از دید پاتس نشان می‌دهند که زبان عیلامی منبع الهامی برای واضعان هجانگاری پرژن کهن بوده است.

پاتس در این مقاله بر کوروش دوم یا کوروش کبیر تمرکز می‌کند و معتقد است که به رغم آنکه مطالب بسیاری درباره‌ی او نوشته شده اما چیز چندانی درباره‌ی او نمی‌دانیم. پاتس تصریح می‌کند که برای این منظور او نمی‌خواهد بر تفاسیر رسیده از منابع کلاسیک و باستانی کهن نظیر هرودوت، گزنفون، کتزیاس، دینون، دیودور سیسیلی، استرابون و یا نیکولاس دمشقی اتکا کند. در عوض به دنبال آن است تا از منابع بابلی استفاده کند که بسیار به دوران زندگی کوروش نزدیک‌تر هستند و در نتیجه می‌توانند تصویری دقیق‌تر از واقعیت تاریخ آن دوران عرضه کنند.

همچنان که می‌دانیم در منشور کوروش از او با عناوین فرزند کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه انشان، نواده‌ی کوروش، و نتیجه‌ی چیش‌پیش نام برده شده است. آنچه برای پاتس اهمیت دارد این تأکید بر انشان در منشور کوروش است. به گفته‌ی او، به رغم آنکه این عناوین به روشنی گویا هستند بیشتر مفسران اما سعی کرده‌اند با خواندن آن‌ها از مجرای لنز هرودوتی یا هلنی، بیش از حد به آن‌ها آب‌وتاب ببخشند.

با ارجاع به Prášek گفته می‌شود که قلمروی پادشاهی اصلی هخامنشیان در واقع به قلمروی قبیله‌ای پاسارگاد محدود می‌شده و عنوان «شاه انشان» بیانگر گسترش حکمرانی هخامنشیان به نواحی دیگر است. Wiesehöfer نیز در مدخل فارس در دانشنامه‌ی ایرانیکا از شکل‌گیری پادشاهی مستقل انشان ذیل دودمان پرژن حرف می‌زند. Hansman نیز از شاهان هخامنشی انشان حرف زده است. Briant نیز عنوان کرده است که اولین پادشاهی پرژن در قلمروی انشان سربرآورد. پاتس ایده‌های مشابه دیگری را نیز از دانشوران دیگر برمی‌شمارد و استدلال می‌کند که همه‌ی این دانشوران و بسیاری دیگران که مسیر آن‌ها را پیش گرفته‌اند معنایی را به شواهد تاریخی بابلی نسبت می‌دهند که اشتباه است.

از دید پاتس منابع بابلی فقط به سرزمین انشان ارجاع می‌دهند و هیچگاه آن را همچون قلمرویی پرژن تلقی نکرده‌اند. کوروش و خانواده‌ی او نیز هیچگاه هخامنشی نامیده نشده‌اند. همچنان که کوروش نیز هرگز خودش را شاه پرژن انشان ننماید بلکه صرفن خودش را شاه انشان می‌نامید. به بیان دقیق‌تر، بسیاری از دانشوران هخامنشی به این ترتیب کوشیده‌اند تا کوروش و اجدادش را هخامنشی و یا پرژن بنامند و اینکه خانواده‌ی کوروش بر قبایل پرژن حکمرانی می‌کرده‌اند. انشان، همان طور که می‌دانیم نام شهری عیلامی – و نه پرژن – بوده است که از هزاره‌ی سوم پیش از میلاد به این سو یکی از نواحی اصلی عیلام به شمار می‌رفته است.

نکته‌ی دیگر اینکه انشان و شوش را نیز نباید با هم درآمیخت چرا که این‌ها دو موجودیت متمایز بوده‌اند. به گفته‌ی پاتس در حدود سال ۱۴۰۰ پیش از میلاد سلسله‌ی شاهان عیلامی آغاز شد و آن‌ها خود را «شاه شوش و انشان» می‌نامیده‌اند. از سوی دیگر می‌دانیم که برای مثال اوتناش ناپیریشا سازنده‌ی چغازنبیل و یکی از مشهورترین شاهان تاریخ عیلام خودش را «شاه انشان و شوش» نامیده است. این تقدم و تاخر در اشاره به انشان و شوش از دید پاتس به این مربوط است که مخاطبان هدف متفاوت بوده‌اند. به بیان دیگر در نوشته‌های عیلامی این انشان است که ابتدا می‌آید در حالی که نوشته‌های آکدی شوش را ابتدا ذکر کرده‌اند چرا که به خاطر پیوندهای سیاسی نزدیک با بین‌النهرین زبان آکدی در این منطقه زبان نوشتاری رایج بوده است.

افزون بر این می‌دانیم که بعدتر در دوران سناخریب دیگر اثری از انشان یا شوش در عناوین نیست بلکه همان طور که وقایع‌نامه‌ی بابلی نشان می‌دهد یا عنوان «شاه عیلام» مواجه هستیم. پاتس استدلال می‌کند که اگرچه خبری از «پادشاهی انشان و شوش» نیست اما یک پادشاهی عیلامی همچون موجودیتی سیاسی که حاکمش آن را انشان می‌نامیده همچنان وجود داشت. پاتس ادامه می‌دهد که موجودیت سیاسی با نام انشان که در نواحی مرتفع کوهستانی قرار داشت و خودش را در سال ۶۹۱ با دولت عیلامی در نواحی پایین‌دست‌تر متحد کرده بود همان واحد سیاسی‌ای است که کوروش و خاندانش در آن سکونت داشتند. نکته‌ی مهم اینکه این انشان، به لحاظ فرهنگی عیلامی بود و نه پرژن.

ابهام دیگری که پاتس می‌کوشد آن را کمی روشن‌تر کند به یکی‌انگاشتن کوروش پارسوماش و کوروش انشان مربوط است. طبق منشور سناخریب می‌دانیم که موجودیت‌های سیاسی متحد با دولت عیلام دست کم چهار مورد را شامل می‌شده‌اند: پارسوا/پارسوماش، انشان، پارشیرو (Parshiru) و الیبی. همچنان که شواهد تاریخی برآمده از دوران آشوربانی‌پال از سال ۶۴۳ پیش از میلاد نشان می‌دهد پس از آنکه پادشاه آشور توانست پیروزی قاطعی بر عیلام به دست بیاورد دو نفر از رهبران سپهر ایرانی به او خراج می‌پرداخته‌اند. در پی حمله‌ی آشوربانی‌پال به شوش، کوروش شاه پارسوماش و Pizlume شاه Hudimiri هر دو با پرداخت خراج به شاه آشور او را به رسمیت شناخته‌اند.

بر خلاف باور رایج که کوروش پارسوماش را همان کوروش شاه انشان که در منشور کوروش ذکر شده می‌دانند پاتس شواهد دیگری را عرضه می‌کند. به گفته‌ی پاتس پارسوماش و انشان دو مکان متفاوت و متمایز بوده‌اند و پدران کوروش کبیر در انشان حاکم بوده‌اند و نه در پارسوماش. پارسوماش به لحاظ قومیتی عمدتاً پرژن بود و انشان عمدتاً عیلامی. همچنان که منشور کوروش نیز کوروش و پیشینیانش را نه شاهان پارسوماش بلکه شاه انشان نامیده است. در نتیجه پاتس این ایده را رد می‌کند که کوروش پارسوماش جد کوروش کبیر، بنیان‌گذار پرژن امپایر (امپراتوری پرژن) بوده باشد. او همچنین کوروش و تبار انشانی او را پرژن یا هخامنشی نمی‌داند.

پاتس در ادامه متذکر می‌شود که اکنون دیگر مدت‌ها است که مشخص شده تبار کوروش کبیر متفاوت از آن چیزی است که هرودوت برای خشایارشا و خاندان داریوش برشمرده یا خود داریوش در کتیبه‌ی بیستون ذکر کرده است. از دید پاتس، پس از آنکه منشور کوروش برای اولین بار در سال ۱۸۸۰ از سوی راولینسون منتشر شد تعداد زیادی از دانشوران کوشیده‌اند تا این تبارشناسی‌های متفاوت را عمدتاً از طریق درآمیختن‌شان با همدیگر، سازگار کنند. اما همان‌طور که ۶ سال پیش از سوی رولینگر نشان داده شده است سنت‌های واگرای کوروش و داریوش را که برای مثال هرودوت با هم خلط کرده است، نباید با یکدیگر اشتباه گرفت. برخلاف داریوش، اجداد کوروش نه هخامنشی بلکه چیش‌پیشی بوده‌اند.

پس آن‌طور که پاتس نشان داده است انشان همچون یک موجودیت سیاسی کمابیش مستقل در فارس را باید متمایز از پارسوا، پارسوماش و پارشیرو دانست که همگی عمدتاً پرژن بوده‌اند. بر این اساس انشان در این دوره به لحاظ زبانی و فرهنگی ماهیتی عیلامی داشته و در عین حال از شاهان عیلامی شوش در نواحی پست‌تر مستقل بوده است و همزمان به دنبال آن بوده تا عضوی از ائتلاف ضد آشوری علیه سناخریب بشود. به این ترتیب پاتس این رویکرد غالب را رد می‌کند که حوزه‌ی زیر سلطه‌ی چیش‌پیش و اخلافش را پرژن یا هخامنشی می‌داند و در عوض پیشنهاد می‌کند که همان‌طور که متن سناخریب دلالت دارد صفت پرژن را با انشانی (و نه عیلامی که بعدتر در دوران آشوری صرف بر نواحی پست‌تر شوش و محیط بلافلش اشاره داشته) جایگزین کنیم.

همان‌طور که Jan Tavernier ایران‌شناس بلژیکی نیز نشان داده است چیش‌پیش (Chishpish) یکی از اسامی غیرایرانی است که به طور معمول به اشتباه همچون نامی ایرانی تلقی شده است اما باید به زبان عیلامی، آرامی، بابلی، لیدیایی یا زبانی دیگر تعلق داشته باشد. دیگر اینکه مطابق با آوانگاری عیلامی و بابلی کوروش به صورت Kurash ضبط می‌شود و نه Kurush که یک آوانگاری ایرانی است. یک استدلال این است که شاید چون Kurash ممکن بوده برای گوش پرژن نامانوس به نظر برسد آن را به Kurush تبدیل کرده‌اند. در نهایت نیز پاتس متذکر می‌شود که قومیت یک فرد را نمی‌توان صرفاً از طریق بررسی تاریخی نام‌ها و اسامی افراد پیش برد. پاتس تأکید می‌کند که نکته‌ی مهم این است که خاندان کوروش ضرورتاً تک‌فرهنگی، تک‌قومیتی یا تک‌زبانی نبوده‌اند. همچنین نباید این‌طور فکر کرد که فارس هم صرفاً منطقه‌ای دوزبانه بوده است. فارس به احتمال بسیار زیاد مکانی بوده که زبان‌های غیرایرانی و غیرعیلامی نیز در آن صحبت می‌شده است.

در انتها پاتس اضافه می‌کند که اگر آنچه ما امروز آن را پرژن امپایر می‌نامیم در واقع یک امپراتوری انشانی بوده که کوروش شاه انشان آن را پایه‌گذاری کرده است آنگاه شکل‌گیری آن را نباید تکوینی بدیع تلقی کرد بلکه بیشتر بیانگر نوعی احیا است. در واقع یورش آشوربانپال به شوش در نهایت به نفع انشان تمام شد به طوری که چیش‌پیش توانست قدرت فزاینده‌ای در انشان کسب کند؛ منطقه‌ای که به خاطر واقع شدن در نواحی مرتفع تا حد زیادی دور از دسترس نظامی آشوری‌ها قرار گرفته بود. بر همین اساس، اگر قلمروی پادشاهی‌ای که کوروش آن را گستراند قلمرویی انشانی بوده آنگاه روی کارآمدن داریوش پس از مرگ کمبوجیه پسر کوروش را باید همچون کودتای پرژن‌ها علیه انشانی‌ها تلقی کرد که خاندان پرژن هخامنشیان به سرکردگی داریوش را به جای خاندان انشانی کوروش می‌نشانند. پس حکمرانی داریوش بیانگر آغاز امپراتوری هخامنشی یا پرژن است در حالی که کوروش نشانگر استیلای دولت انشانی است.